

دکتر سید محمد باقر حسینی *

سبب تنزیه پیامبر (ص) از شعر

جایگاه شعر نزد پیامبر (ص)

هرملتی با توجه به محیط زندگی خویش ، دارای اندیشه ها و افکاری است که آنان را با ملل دیگر تمایز می سازد. مراتب علمی و خصائص اجتماعی آنان ، نشان دهنده اندازه عقل و روح آنان است. حال باید پرسید آیا قوم عرب دارای صفاتی متفاوت از دیگر اقوام بوده اند؟ ابن خلدون اعراب را طبیعتا وحشی و بیگما گرمی دانسد. وی می گوید^۱ " تازیان ، ملتی وحشی اند و غارت وحشیگری، چنان در میان آنان استوار است که با خون و سرشت ایشان عجین شده است. و این عادت و خوی ، برایشان لذت بخش است ، زیرا در پرتو آن، از قیود فرمانبری حکام و قوانین سربازمی زنند و نسبت به سیاست کشورداری ، نافرمانی می کنند. و پیداست که چنین خوی و سرشتی با عمران و تمدن منافات دارد. تمام هدف آنان کوچ کردن از سرزمینی

* عضو هیات علمی گروه ادبیات عرب دانشگاه فردوسی مشهد.

به سرزمین دیگر و تاخت و تاز به قبایل دیگر است و این هدف مخالف آرامشی است که از بهترین مبانی تمدن و عمران بشمار می آید.

اگرچه طبعاً علاقمند و نیازمند به آزادی بود، اما آنرا به شخص محدود می گردونی توانست تعمیم همگانی دهد، زیرا قادر به درک آزادی اجتماعی نبود، و اگر هم بود، غرور و جهالت، مانع پذیرش آن برای دیگران می شود. او مساوات را دوست داشت، اما نه برای همه، بلکه برای خود و قبیله اش، از آن جهت که خویشتن را عنصری نجیب و ممتاز از دیگران می دانست. نگاه او به جهان، نگاهی عمیق و عام نبود. برخلاف یک انسان اندیشمند، که هر تغییر و تحول کوچک، پرسش های بسیاری را در اندیشه او به جولان درمی آورد، او خود را بی نیاز از هر پرسشی که مشکلات روزمره اش را برطرف نسازد، می دانست، و همین طرز تفکر، در ادب جاهلی و حتی اسلامی نیز رسوخ کرد. اگر آنچه را که "جاحظ" در فن خطابه نگاشته است، با نوشته های ارسطو در همین فن مقایسه کنیم متفاوت آندو را بخوبی باز خواهیم شناخت. ارسطو نخست، فن بلاغت را وصف می کند، سپس اقسام خطابه و اجزاء خطبه و شرایط خطیب را بیان می نماید. در صورتی که جاحظ، و دیگر مولفین عرب، تنها به چند جمله زیبا از وصف خطابه اکتفا می کنند، بدون آنکه صورتی جامع و منطقی از آن حاصل شود. این خصوصیت را می توان در کتابهایی چون: "الاعانی"، "العقد الفرید"، "البیان والتبیین" و "المعارف" ملاحظه کرد.

اکنون باید دید علت این طرز تفکر چیست؟ دو چیز است که اندیشه انسانی را به کمال می رساند، یکی اوضاع جغرافیایی و دیگری

اوضاع اجتماعی ، که شامل عادات ، عقائد و رسوم خانوادگی و قوانین حکومتی و دیانت ، می باشد. اگرچه باید اذعان نمود که عامیانه جغرافیائی ، سبب شکل گیری جوامع می شود. بنابراین ، محیط سوزان ، خشک و بدآب و هوای جزیره العرب و صحرای فراخ آن ، اندیشه مردم را شکل داد. زندگانی آنان ، بواسطه اقتضای محیط ، محدود بود و عدم امکانات طبیعی ، آنان را فقیر ، تنگدست و بیابانگرد نموده بود. دارائی آنان منحصر به چهارپایان بود که آن ثروت نیز خود اسیر طبیعت بشمار می آمد ، زیرا ، اگر باران نمی بارید ، هستی آنان تباہ می شد.

این محیط ، نه تنها امکانات زندگی را محدود ساخت ، بلکه در اندیشه و اخلاق عرب نیز تاثیر عمیق نهاد ، بطوری که موجب خصلتهایی در آنان شده در میان دیگر ملل ، کمتر می توان یافت . بواسطه تهیدستی ، گرم و پذیرایی از میهمان را ، بزرگترین فضاصل می دانستند. چنانکه همین تنگدستی نیز ، غارت و چپاولگری را نه تنها مباح ، بلکه یکی از شاهکارهای آنان قرار داده بود. حتی در ادبیات نیز چنین بوده است ، در لغت عرب آنچه که در نزد مردم از ارزش بیشتری برخوردار بود ، نامهای متعددی برای آن وضع شده است و برعکس ، چیزی که برای حیاتشان ، چندان ضرورت نداشت ، مترادفات کمتری برای آنها ملاحظه می کنیم .

با توجه به اینکه ، شاعر جاهلی بهترین تصویرکننده زندگی ، امیال و آرزوهای مردم و قبیله اش و زبان حال آنان بحساب می آمد ، نسبت به دیگران برتر و نزد آنان از منزلتی بالاتر برخوردار بسود .

"ابن رشیق" می گوید:^۳ "انما یسمی الشاعر شاعرا لانه یشعر بمالا یشعر به غیره". و همین جایگاه ویژه آنان در نزد مردم به عنوان یکی از طبقات اندیشمند برتر، بود که به ایشان این امکان را بخشیده بود تا الگو و مورد احترام و اعتماد همگان باشند. طفیل دوسی^۴ در آن هنگام که رسول خدا (ص) در مکه بود، وارد آنجا شد. مردم، وی را از ملاقات با پیامبر (ص)، بدین بهانه که گفتارش سحر است و باعث ایجاد تفرقه میان پدر و فرزند می شود، بر حذر داشتند. وی می گوید:^۵ **بأ خودگفتم: "والله انی لرجل لیبیب شاعر ما یخفی علّی الحسن من القبیح، فما یمنعنی ان اسمع من هذا الرجل مالقول، فان کان الذی یاتی به حسنا قبلته وان کان قبیحا ترکته"**.*

شاعر این سرزمین، یک شاعر واقعی بود، اما درجه تاثیر وی از صور خیال، به مقدار تاثیری است که عوامل طبیعی و غیر طبیعی، بر اندیشه او می گذاشت، درک وی از طبیعت، همان بود که گذشت زمان و آمدن روز و شب به وی می آموخت. آنجا که "طرفه"، مرگ را وصف می کند، ذهن وی متوجه آن نیست که پس از مرگ، چه بر سرش خواهد آمد. آیا مرگ، پایان همه چیز است یا آغاز یک زندگی جاوید؟ او دیده است که دیگران می میرند و می دانند که خود نیز، روزی خواهد مرد.^۶

* من که شاعرم ودانا، و خوب و بد را از یکدیگر تشخیص می دهم، چرا نباید گفتارش را بشنوم؟ اگر سخنش نیک باشد بپذیریم و اگر بد بود، آنرا ترک گوئیم.

اری الموت اعداد النفوس ولا اری

* بعدا اغدا ما اقرب الیوم من غد

و همین معنا را خطیب و شاعر بزرگ جاهلی ، " قس بن ساعده" بوجهی شیواتر بیان کرده است .^۷

فی الذاهبین الا و ل	ین من الشعوب لنا بمائر
لما رایت مواردا	للموت لیت لها مصادر
ورایت فومی نحوها	تسعی الاسغروالاکابـر
ایقنت ائی لامحا	له حیث صار القوم مائـر**

شاید بتوان گفت ، مهمترین ویژگی شعر وادب ، پاسداری آن از مسائل انسانی و اجتماعی است که مادرمیان اشعار جاهلی کمتر این صفت رامی یابیم ، و صرفنظر از برخی قصائدکه به این ناحیه جهتوجه نشان دادند، غالب اشعار جاهلی را ماجراهای شخصی شاعر ویا قبیلله او در برمی گیردکه هیچ گونه ارتباطی با سازندگی انسان و یا رفع مشکلات وی ندارد. و آن گروه از شاعرانی که بادربار ملوک وسلاطین

* " چنین می بینیم که هرزنده ای سرانجام به آبشخور مرگ در خواهد آمد و من فردارا دور نمی بینم، آری امروز چقدر به فردا نزدیک است " .

** " در رفتگان پیشین ، ما را عبرت هست ، چون مشاهده کردم که آنان به سوی آبشخوری رهسپار گشتند که بازگشتی در آن نبود، و خویشاوندان بزرگ و کوچک خود را دیدم که روی بدان سو دارند که نه گذشتگان باز می آیند و نه زندگان ماندنی اند، یقین نمودم که خود نیز، به همان راه پیش می روم " .

ارتباط داشتند، اشعار خویش را بر پایه تکسب نهادند. * و از اینجا است که مدیحه سرایی به عنوان بابی جدید در ادب عربی پدیدار گشت .

شعر، از آن جهت که جنبه تجملی دارد و از لحاظ زندگی مادی، به عنوان منبع درآمد، نمی تواند چندان موثر باشد، شاعر را وامی دارد که برای حفظ خود و هنرش ، آنرا به کسانی عرضه نماید که خریداران باشند، مردم از یک سو به واسطه مشکلات و گرفتاریهای زندگی ، معمولا مجالی برای درک ارزش واقعی هنر ندارند، و از دیگر سو ، به سبب دوری از - صحنه های قدرت ، خویشان را نیازمند به آن ، به عنوان یک وسیله تبلیغاتی موثر، نمی بینند. این است که شاعر جذب منابع ثورت و قدرت می شود، در محافل ثروتمندان و قدرتمندان حضور می یابد و هنر خویش را برایشان عرضه می کند.

و بدینگونه بود که شعر، نقش خویش را به عنوان آئینه حوادث، از دست داد، خوی حرص و آز گروهی از شعرا ، صداقت و راستی را از شعر گرفت و آن را به تملق ، دروغ ، ریا و چاپلوسی آلود. آثار ادبی جنبه اغراق و مبالغه در مدح و ستایش به خود گرفت . تصویر و توصیف حوادث ، از حقیقت گویی ، به داستان پردازی و قهرمان آفرینی در مدح شاهان و پیرامون امیران تغییر نمود، بطوری که تنزل روح و اندیشه در آن مشهود گشت . البته شعر مدیح ، در همین جنبه منفی خلاصه نمی گردد. شاعر می تواند با زبان شیوای شعر، شاهان و امرارابسه

* از نمونه های بارز این گروه ، می توان به حسان ، اعشی میمون بن قیس و نابغه ذبیانی ، اشاره کرد.

۸ پیروی از طریق صواب ترغیب و تشویق نماید.

آن خسروان که نام نکوکسب کرده‌اند

رفتند و یادگار از ایشان جز آن‌مانند

نوشین‌روان‌گرچه فراوانش گنج بود

جز نام نیک از پس نوشین‌روان‌مانند

چه کسی بهتر از شاعر می‌تواند دل ممدوح قدرتمندچیره دست‌را

که نزدیکترین افراد قادر به انجام دادن آن نیست ، بازبانی نرم و

ستایشگر بدست آورد؟ و با چه زبانی بجز زبان شعر، می‌شود ممدوح

را اندرز داد و از پایان ستم ترسانید"۹

عدل کن زانکه در ولایت دل

در پیغمبری زبند عادل

درشبان‌ی، چو عدل کرد کلیم

داد پیغمبریش اله کریم

ناشبان‌ی نکرد بر حیوان

کسی شبان‌گشت بر سرانسان

شاه عادل، میان‌نیک‌وبدست

تیزوظالم، هلاک خلق‌و خودست

و همین تاثیرشگرف شعر بود، که باعث گشت سیاستمداران چیره

دست ، شعرا را گرامی بدارند و با بخششهای فراوان ، آنان را بنوازند،

تا با هنرشان ، ذکر جمیل خویش را در میان مردم منتشر سازند .

ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد منشی مترجم تاریخ بیهقی می‌گوید :^{۱۰}

" پادشاهان ، دفائن جهان و خزائن عالم براهل شمشیر صرف گردند

و بندگان را به بهای گران در تحت رَقّ و ملک خود در آورند، و ایشان را در ملک جهان مشارک و مساهم خویش گردانیدند و هیچکس از ایشان ، بیش از مدت حیات و فانکرد، و دبیری به پنج تا کاغذ و قرصی مداد، که دو درم سیاه ارزد، ذکر جمیلشان بر صفحه ایام ، نگاشت و داغشان بر پیشانی روزگار نهاد. نام ایشان تا ابد، موید و مخلد گردانید و بطول دفاتر و متون صحائف بذكر ایام و اقوال و افعالشان آراست. و قـرب سه صد سال گذشت تا از محامد محمود بن سبکتکین داستان می زنند و از مفاخر و مآثر آل بویه بازمی گویند.

لولا جریر و الفرزدق لم یکن

ذکر جمیل من بنی مروان

و ملوک غسان تفانوا غیر ما

قد قاله حسان فی غسان *

و مسلم است که چنین اشعاری ، تصویر احوال درونی شاعر نیست. و اگر احیاناً ، بعضی از احساسات و آرزوهای شاعر در شعر جلوه گر باشد، اندک و در دایره محدود مدح و ارتباط وی و ممدوح است ، زیرا شعری که در خدمت مدح است ، بیش از آنکه زبان دل و عواطف باشد، وسیله کسب روزی و جاه و مقام است ، که شاعر می گوید: ^{۱۱}

لولا شهود الجود انکر سامع ما قاله حسان فی غسان

* اگر جریر و فرزدق نبودند، هرگز ذکر خیر بنی مروان در میان مردم باقی نمی ماند. و اگر مدایح حسان در مورد غسانیان نبود، آنان برای همیشه از صفحه تاریخ محو می گشتند.

تاثیر اسلام در فرهنگ و آداب مردم ، طبعاً تحول شعران نیز به دنبال داشت . دین جدید از دو جهت براندیشه قوم عرب ، اثر گذاشت ، نخست بطور مستقیم بواسطه مبادی و تعالیم خود، که با امیال انسان مغایرت داشت ، زمینه دگرگونی فکری را در آنان مهیا ساخت. مردم رابه‌سوی اطاعت از خدا و خضوع در برابر وی ، دعوت نمود و بر تمام معتقدات جاهلیت ، که متعلق به اصنام و معبودهای متعدد بود، یکسره خط بطلان کشید. ارزشهایی را جایگزین ارزشهای گذشته ، کرد که تا آن زمان در میان مردم متداول نبود. به زندگی مردم نظم بخشید و تکالیف و حقوق آنان را در برابر خداوند و جامعه ، معین ساخت. دوم بطور غیرمستقیم ، عرب برای گسترش پهنه حکومت اسلامی ، ناچار به فتح ایران و روم بود، و فتح این دو سرزمین متمدن بزرگ ، بود که نظم و قاعده و کشور داری و فلسفه و علم را در اختیار آنان قرارداد. بدین جهت تمدن و فرهنگ ملت های آن دیار، در دگرگونی افکار آنان تأثیری قاطع نهاد.

اسلام در شعر ، نه تنها از حیث شکل و محتوی بلکه از جهت موضوعات و گرایشهای شعری نیز دگرگونی ایجاد نمود. اغراض شعری که تا آن زمان بر پایه تعصبات و خواستههای فردی و قبیله‌ای استوار بود. جای خود را به حقایق داد. شاعر اسلامی دیگر، اجازه، بیان هر گفتار یاوهای رانداشت . آنچه می سرود، مطابق واقعیات بود و فقط صورت ابیات را باتکیه بر کلمات ، زیبایمی ساخت . مایه زندگی و لذت جاهلیت ، که همانا تفاخر به شجاعت و همنشینی با یاران در می‌کده ها و نوشیدن باده و برخورداری از زیبا رویان بود، دیگر در اشعار مشاهده

نشده. اما علی رغم همه این تحولات ، طلوع دین اسلام در ادب و شعر بصورت ناقص منعکس گشت ، چرا که از یک طرف روح جاهلیت و گرایش قبیلله‌ای ، که با خون مردم عجیب گشته بود، به آسانی قابل حذف نبود و از طرف دیگر گرچه رسول خدا (ص) بارها از شعر خوب ستایش کرد و شعری همچون حسان ، راگرامی می داشت ، اما بنظر نمی رسد کسه ارتباطی محکم و مستمر با هنر شاعری داشت ، زیرا همانطور کسه در صفحات گذشته اشاره شد، آنرا حربه‌ای اساسی در دست مخالفین می‌دید که در ورای آن می کوشیدند آرمانهای ناحق خویش را تحقیر بخشند.

" بروکلیمان " می گوید: ^{۱۲} " پیامبر (ص) علاقه زیادی به صنعت شعر ، که یکی از صنایع زیبا و بدیع عهد جاهلیت بود، نداشت، معذک، حسان بن ثابت را همانند شاعری درباری نگاهداری می کرد، بوسیله وی به گویندگان و مخالفین صحرائین به سبک و شیوه خودشان پاسخ گوید. ولی اگر یکی از این شعران نسبت به دیانت اسلام اهانتی می کرد. اغماض نمی نمود."

و اکنون که تا حدودی جایگاه شعر و شعرا را در جاهلیت و استفاه پیامبر (ص) از هنر شعر با به کار گرفتن شعرای اسلام ، دانستیم ، این پرسش مطرح می شود، چرا رسول خدا (ص) خود هرگز شعر نسـرود؟ قرآن پیامبر (ص) را منزله از آن می داند که بیانش شعر باشد، " و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین" * ، شاید حکمت فخریه رسول (ص) از شاعری این باشد که قرآن شعرا را به نادانی و به

آنچه می گویند عمل نمی کنند، توصیف نموده است ، " والشعراء يتبعهم
الغاوون المترانهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون مالا يفعلون *
ابن رشيق در این مورد می گوید: ^{۱۳} " مقصود از آیه فوق ، شعرای مشرکین
است که پیامبر (ص) را با هجو خود آزار می دادند، ولی مومنین داخل
در این آیه نیستند، همانطور که قرآن نیز آنان را مستثنی می سازد ،
" الا الذين آمنوا ... " و مقصود، شعرای پیامبر (ص) مانند حسان بن
ثابت ، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه است ، که پیامبر در باره
آنان فرمود: " هولاء النفر اشدّ علی قریش من نفع النبل * " و درجایی
دیگر خطاب به کعب بن مالک می فرماید: " ومانسبی ربک و ماکان
نسیا شعراقلته " .

در واقع پیامبر (ص) بدان سبب که شخص وی را هجو می کردند،
ناراحت نبود، بلکه رنج وی بخاطر آن بود که می دید شعرای مشرکین با
هجو مقام نبوت ، تبلیغ برضد اسلام را در میان مردم اشاعه می دهند
و افکار آنان را نسبت به اسلام تیره می سازند. این بود که به اصحاب
خویش فرمود: ما يمنع القوم الذين نصرؤ رسول الله بسلاحهم ، ان -
ينصروه بالسنتهم " ^{۱۴} و بدینگونه بود که رسول (ص) ، شعرا ، آنجایی
که نیاز بدان احساس می شد، همانند شمشیری برنده بکار می برد.
سیوطی ، دلیل برکنار بودن رسول خدا (ص) را از گفتار شعری ،
اینگونه بیان می کند، ^{۱۵} علمای عروض همگی متفق القولند در اینک

* سوره الشعراء (۲۶) ، آیه ۲۲۴ و ۲۲۵ .

** تاثیر اینان بر قریش از تاثیر نیزه بیشتر است .

تفاوتی میان صنعت عروض با موسیقی نیست ، بجز اینکه صنعت عروض زمان را به حروف تقسیم می‌کند و موسیقی زمان را به نغمات و آهنگها بخش می‌نماید، و از آن جهت که شعر دارای میزانی است کهنه مناسبت با آهنگ دارد، و موسیقی هم از لوازم لهو و لعب بشمار می‌آید، پی این شایسته رسول خدا (ص) نیست . چنانکه آن حضرت (ص) خود می‌فرماید: " ما انا من دد و لا دد منی " * .

اگر پیامبر شاعر بود ، عرب فضیلت سخن وی را به تاثیر شعر می‌دانست و نه به برتری رسالت ، در این صورت ، کلام رسول (ص) وحی از جانب خداوند بشمار نمی‌آمد، بلکه الهام شعری بود، به دلیل همین مطلب است که از پیامبر هیچگاه بیت شعری را به طور کامل و با وزن صحیح روایت نکرده‌اند، و اگر هم برخی سخنان موزون را به رسول خدا منسوب ساخته‌اند، آن شعر نمی‌تواند باشد، زیرا وی قصد سرودن شعر نداشته‌است ، چنانکه آیات قرآن کریم نیز چنین است . ۱۶

سیوطی ، در جایی دیگر ، علت تنزیه رسول خدا (ص) را از شعر چنین بیان می‌کند، ۱۷ " وقد قال بعض العقلاء - وسئل عن الشعر - فقال ، ان هزل اضحک وان جد کذب ، فالشاعر بین کذب و اضحاک و اذکان کذا فقد نزه الله نبیه (ص) عن هاتین الخصلتین وعن کل امر دنی" *** در مقابل

* درمن لهو و لعب راهی ندارد و مرانیز با آن کاری نیست .

*** از یکی از اندیشمندان درباره شعر پرسش نمودند، وی پاسخ داد اگر مزاح کند، بخنداند و اگر بی‌هوده‌گویی و مزاح را کنارگذارد، دروغ گوید، بنابراین شاعر میان خندانیدن افراد و دروغ‌گویی واقع می‌شود و اگر شاعر چنین است خداوند پیامبرش را از این دو خصلت و از هر خصلتی پست و پاک و منزّه ساخته‌است .

نظر ابن رشیق و سیوطی ، که آیه شریفه " ماعلمناه الشعر و ما ینبغی له " را دلیل بر تنزیه آن حضرت از شعر دانسته اند. عقیده جرجانی این است که این آیه دلیل بر تنزیه رسول (ص) از شعر نیست ، بلکه ممنوعیت آن حضرت از قول شعر ، بخاطر کاملتر بودن مقام رسالت و آشکار تر بودن برهان نبوت است . و این مساله نظیر عدم کتابت و خط نانوشتن نبی اکرم (ص) است . وی در این زمینه می گوید: ^{۱۸} اگر کسی گمان کند که رسول خدا (ص) شعر را از آن روی که دارای وزن و قافیه است نکوهش کرده است و یا اینکه سخن چون به جامه شعر درآید از ارزش آن کاسته می گردد، براه صواب نرفته است ، و درحقیقت با این بیان پیامبر (ص) که فرمود: " انما الشعر کلام فحسنة حسن و قبیحة قبیح " مخالفت ورزیده است .

" ممکن است برخی گمان کنند که پیامبر (ص) وزن را از آن جهت ناخوش می داشت که آن به عنوان آلتی برای غناء و لهو بکار می رود. در جواب می گوئیم : اگر به وزن شعر کاری نداشته باشیم ، بلکه از این بعد در نظر بگیریم که شعر عبارت است از لفظی گوارا و منطقی نیکو و سخنی آشکار همراه استعارات و تمثیلات زیبا که مفاهیم پست را ارزشمند می سازد و امور معمولی را به زیور می آراید و معانی پیچیده را روشن می نماید، به این ترتیب ، ایراد وزن ، زیانی را متوجه نظر ما نخواهد کرد، چراکه هر ارزشی برای وزن قائل شویم ، ارتباطی به این مطلب نخواهد داشت . البته این می تواند پاسخ کسانی باشد که به آیه " و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له " در ممنوعیت شعر و حفظ و روایت آن ، استدلال می کنند. در صورتی که می دانیم پیامبر (ص) از

شعر به جهت منطق نیکو و بیان آشکار و گوارایی کلام آن ، منع نشده است . که اگر چنین باشد، این مفهوم ، اقتضای آن دارد که خداوند پیامبرش را از همپایگی شعرا در فصاحت و بلاغت و زیبایی عبارات منع نموده باشد. و این اشتباهی بزرگ است ، چون همه اهل علم بر این امر اتفاق نظر دارند که رسول (ص) فصیح ترین عرب بود.^{۱۹}

اگر اشکال کنند، بگویند: بدون تردید خداوند، با آیه فوق شعرا را برای پیامبر (ص) مکروه و ناپسندشمرده و او را مبرای از آن دانسته، و این کراهت ، اگرچه فصاحت و بلاغت و سایر صفات شعر را شامل نمی شود. ولی از آنجایی که میزان شناخت شعر و غیر آن از میان می رود، یعنی در حقیقت ، در وجود کراهت و جایگاه آن اشتباهی رخ می نماید. اشکال برای روایت شعریاقتی خواهد ماند، در پاسخ خواهیم گفت ، این بیان هم نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا اگر صرف موزون بودن شعر، باعث بی اعتباری آن بشود، و یا مایه گناهی برای گوینده آن گردد حق آن است که این عیب برواضع شعر وارد شود و یا بر کسی که شعراتنها از نظر موزون بودن می خواهد و نه هیچ دلیل دیگری ، بعلاوه اگر این کلام ماکه " شعر را به عنوان نمونه ای از بلاغت و فصاحت می خواهیم " . با گفتار غیر منظوم آمیخته و باعث اشتباه می شود، دیگر تقصیرمان نیست تا به سبب آن مورد مواخذه واقع شویم ، زیرا عملا مرتکب آن نشده ایم. چنانکه می دانیم اهل علم ، پیرامون سحر و جادو ، مطالبی نوشته اند و هدفشان شناخت تفاوت آنها با معجزه بوده است . و به سبب همپسند هدف ارزشمند، نه تنها عملشان گناه به حساب نمی آید ، که خدمتی والا نیز بشمار می رود.

علاوه بر همه اینها ، چون به اخبار و روایات پیامبر (ص) توجه کنیم ، به نتیجه‌ای خلاف گمان ایرادگیران از این دست می‌رسیم ، زیرا اگر رسول خدا (ص) از جهت کراهیت شعر از آن منع شده بود ، هرگز شنیدن و روایت آنرا تشویق نمی‌کرد و نمی‌فرمود که " روح القدس در سرودن شعر بر ضد مشرکان یا در شاعران مسلمان است ". بنابراین ، آشکار می‌شود که علت ممنوعیت آن حضرت از قول شعر ، همان علتی است که باعث منع از نوشتن خط شده است ، یعنی هدف از این منع ، آن بوده است تا حاجت و برهان نبوت قوی تر و درخشان تر و برای اهل عناد و کفر ، درهم‌کوبنده تر باشد و تردیدها را نیز به بهترین صورتی از اذهان بزداید.

۲۱

حقیقت آن است که نبی اکرم (ص) به شعر به عنوان ملکه‌ای می‌نگرد که مردم آن را دوست دارند و در دل‌های آنان تأثیری بسزا می‌گذارد. از آن حضرت نقل شده است ^{۲۲} ، " انما الشعر کلام مولف ، فما وافق الحق منه فهو حسن و ما لم یوافق الحق منه فلا خیر فیه ". و باز می‌فرماید ^{۲۳} " انما الشعر کلام ، فمن الکلام خبیث و طیب " و درجایی دیگر می‌فرماید: ^{۲۴} " انما الشعر کلام ، فحسنه حسن و قبیحه قبیح " و آنگاه که رسول خدا (ص) گفتار عمرو بن اَثم ^{۲۵} را می‌شنود ، در تمجید آن می‌فرماید ^{۲۶} . " ان من البیان لسحرا " و مولوی نیز در این ارتباط ^{۲۷} سروده است .

گفت پیغمبر که آن فی البیان

سحرا و حق گفت آن خوش پهلوان

و باز فرموده آن حضرت است: ^{۲۸} " ان من الشعر لحکمه " که مقصود

آن است که در برخی اشعار مفاهیمی نهفته است که مانع جهل و نادانسی می‌گردد.

البته ، در برابر روایات متعددی که از رسول خدا (ص) در گرامی داشت شعر رویایت شده ، روایاتی هم در نکوهش آن ، از حضرت آمده است ^{۲۹} : قال (ص) لان لمثللی جوف احدکم قیحاتی یریه خیر من ان یمتلی " شعراء * این رشیق در تفسیر این حدیث می گوید: مقصود کسی است که شعر بر روح و قلبش غالب شود، بطوری که وی را از دین واقامه واجباتش باز دارد در غیر این صورت ، اگر شعر برای تبلیغ راستی و صداقت باشد، پسندیده است ، همانگونه که خلفای راشدین و برخی صحابه شعری سرودند.

پیامبر (ص) شعری را که با هجویه های خود به آبروی مردم خدشه وارد می سازند توبیخ کرده می فرماید: ^{۳۰} " من قال فی الاسلام هجا مقذعا فلسانه هدر " . بنابراین ، اصل در شعر آن است که با حق موافقت داشته باشد، و آن حضرت علاقمند بود که اغراض شعری بطرف مفاهیم اسلامی روی آورد و ارزشهای ضد انسانی حاکم در جاهلیت از شعر زدوده شود، اما آن دسته از مفاهیم جاهلی که با اسلام منافات نداشتند ، در دوره اسلامی نیز به حال خود باقی ماندند، ابوسلمه می گوید: ^{۳۱} لم یکن اصحاب رسول الله (ص) متحزمین و لا متماوتین کانوا یتناشدون الاشعار و یذکرون امر جاهلیتهم ، فاذا ارید احدهم علی شیء من امر

* اگر درون یکی از شما انباشته از چرک و فساد شود و آنرا به تباهی کشاند، بهتر از آن است که جایگاه شعر گردد.

دینه دارت حمالیق عینیه کانه مجنون".*

جابر بن سمره می گوید: بیش از صد مرتبه در خدمت رسول خدا (ص) بودم که اصحاب در حضورش و در مسجد اشعار دوران جاهلیت را - می خواندند و چه بسا که حضرت ، تبسم می نمود. ^{۳۲} پس گفتار " بروکلمان " و دیگران ، که سبب ضعف شعر را در بدو حکومت اسلامی عدم علاقه پیامبر(ص) و یا عدم تشویق آن حضرت و حتی توجه مسلمین به نبردهای متعدد دانسته اند، ^{۳۳} با حقیقت چندان سازگار نیست. اگر هم بتوان دلیلی بر رکود شعر ذکر کرد، شاید این نظر بیشتر مقرون به حقیقت باشد که نبودن انگیزه های گذشته ، یعنی همان عصیت های جاهلی که اسلام مطرودشان ساخته بود، از کمیت شعر - و نه کیفیت آن - کاست ، چرا که بیشتر اشعار پیش از اسلام ، حول محورهای نفسانی و غیر اخلاقی دور می زد. و طبیعی است که چنین اشعاری در اسلام و در زمان پیامبر (ص) از صحنه اجتماع خارج گردد.

شوقی ضیف برخلاف ابن خلدون ، که معتقد بود ^{۳۴} " انصراف عرب از شعر به دلیل توجه آنان به مسائل دین در صدر اسلام بوده است و همین مساله باعث ضعف شعر در این دوره شده است ، می گوید ^{۳۵} : از آنجایی که تمام عرب در سال هشتم هجرت به اسلام گرویدند، اگر هم

* اصحاب رسول خدا افرادی خشک و بی روح نبودند، بلکه شعر می سرودند و از ایام جاهلیت خویش یاد می کردند، اما اگر یکی از آنان برخلاف دینش چیزی خواسته می شد دیوانه آب مردمک دیدگانش در میان حدقه به حرکت در می آمد.

انصراف آنان به دلیل گرفتاریهای اولیه و مسائل مختلف دینی راست باشد، در طول دو سال آخر حیات پیامبر (ص) صحیح ساست و نه همه آن سالها که عرب هنوز اسلام را به عنوان دین و عقیده، اختیار نکرده بودند.

آنگاه که در شعر، سخن از فضیلت و مکارم اخلاق می رود چرا رسول خدا را خوش نیاید و آن را گوش نکند، آنجایی که "عنتره" * می گوید:

و لقد ابیت علی الطوی و اظله

حتی انال به کریم الماکهل **

وهم در اینجا بود که پیامبر (ص) در حق او فرمود ، باوصف

لی اعرابی قط فاحببت ان اراه الا عنتره". ***

تاریخ حکایات متعددی روایت می کند که نشان می دهد رسول (ص) به شعر توجه داشته و به شنیدن آن علاقه نشان می داد، و شعرا را به خواندن آن تشویق می نمود. برخی از این حکایات نشان دهنده آن است که پیامبر (ص) خود نیز، تحت تاثیر شعر واقع می شد. گاه آن حضرت در ضمن کلام خویش به ابیات شاعران گذشته اشاره می کرد و بر

* مقصود عنتره بن شداد بن عمرو بن معاویه قرادعبسی از مشهورترین

سوارکاران عرب در دوره جاهلی و یکی از اصحاب مملقات است .

** آنقدر برگرسنگی ، شکیبائی می ورزم تا به خوراکی ارزش مند و فراوان -

دست یابم.

*** تاکنون عربی جاهلی برایم توصیف نشده که من خواهان دیدنش

باشم مگر عنتره.

سبیل تلمیح ، از آنها یاد می نمود اگر شاعری یکی از ارزشهای انسانی را به نظم درمی آورد مورد تشویق ایشان واقع می شود، و اگر مفاهیم ناپسند در شعر بکار می برد، توبیخش می نمود. داستان کعب بن زهیر، که پیامبر (ص) خونس را مباح ساخت ، معروف است . اما قصیده مشهورش نه تنها عفو او را سبب گشت ، که مورد احسان رسول (ص) نیز واقع گشت .^{۳۷} وی هنگام انشاد قصیده در حضور پیامبر (ص) چون به این ابیات رسید:

ان الرسول لسیف یستضا به

مهند من سیوف الله مسلول

فی فتیة من قریش قال قائلهم

بیطن مکه لما سلموا زولوا

زالو فما زال انکاس ولا کشف

عند اللقاء و لا میک معازیل

لا یقع الطعن الا فی نحورهم

وما بهم عن حیاض الموت تهلیل

شم العرانیین ابطال لبوسهم

من نسج داود فی الهیجا سراپی *

* براستی که پیامبر (ص) از شمشیرهای آبدید و برآمده از نیام خداوند است که مردم از آن نور (هدایت) می جویند.

در میان جوانمردان قریش آن هنگام که اسلام آوردند گوینده شان در مکه ایشان راندا داد هجرت کنید.

آنان مهاجرت کردند ولی در هنگام مقابله با دشمن هیچ سستی و روی گردانیدن از خود بروز ندادند.

نیزه ها فقط در سینه هایشان می نشیند و از ورود در مخاطرات هیچ خوفی ندارند. آنان آزادگانی شجاعند که لباس رزمشان زره هایی است که گوشتی داد و اندر ایافته است .

پیامبر (ص) رو به اصحاب خویش که برگرد وی حلقه زده بودند کرد و فرمود: گوش کنید، و آنگاه برد خود را به شاعر هدیه نمود:
 " منوچهری " نیز با اشاره به این ماجرا آورده است :^{۳۸}

ورعطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس

احمد مرسل ندادی کعب راهدیه روا

" نابغه جعدی " می گوید^{۳۹} : روزی در حضور رسول خدا این شعر را خواندم :

بلغنا السماء مجدنا وجدودنا

انا لنرجو فوق ذلك مظهرًا*

پیامبر (ص) فرمود : ای ابالیلی ، آن مظهر کجاست ؟ در پاسخ گفتم : بهشت الهی رسول خدا و آن حضرت فرمود ان شاء الله ، سپس فرمود ادامه بده و من چنین سرودم :

ولا خیر فی حلم اذا لم تکن لسه

بوادر تحمی صفوه ان یکدرا

ولا خیر فی جهل اذا لم یکن لسه

حلیم اذا ما اورد الامر اصدرا**

* از شرافت و نیاکان ماست که به آسمان رسیدیم ، و مادر آرزوی آن هستیم که تجلی گاهی برتر از آن به دست آوریم.

** هیچ خیری در شکیبایی نخواهد بود اگر آن را نشانه هایی که مانع تیرگی روشنی و صفای آن گردد، نباشد.

- و هیچ خیری در نادانی نیست اگر آنرا شخصی دانا و بردبار سامان نبخشد.

رسول خدا (ص) فرمود: نیکو سرودی ، خدای دهانت را از دندان تهی نگرداناد. گفته اند وی بر اثر این دعا تا پایان عمر یکصد و سی ساله اش ، حتی یک دندان از دهانش کم نشده. منوچهری نیز بدین مناسبت سروده است :^{۴۰}

بر لب و دندان آن شاعر که نامش بالغه است

کسی دعا کردی رسول هاشمی خیرالوری

از دیگر مواردی که رسول خدا (ص) به شعر استناد کرده است. روایت زیر است ، هنگامی که پیامبر (ص) در پایان نبرد بدر به کشتگان دشمن می نگریست به ابوبکر چنین گفت : اگر ابوطالب زنده بود ، می دید که چگونه شمشیرهایمان در میان پنجه ها قرار گرفت و آنان را به خاک و خون غلطاند. سپس فرمود: از آن جهت به این اشاره کردم که ابوطالب چنین سروده بود:^{۴۱}

کذبتم و بیت الله ان جذماری

لتلتبسناسیافنا بالا نامل

وینهض قوم فی الدروع الیهم

نهوض اسرایا فی طریق حلاجل *

و درجایی دیگر که این سروده " لبید " الاکل شی ما خلا الله باطل رامی شنود می فرماید^{۴۲} : " اصدق کلمه قالها الشاعر کلمه لبید ". رسول خدا (ص) برای حسان در مسجد منبری نهاده بود که بدان

* شما دروغ گفتید، قسم به کعبه که اگر آنچه را من می بینم ، به واقعیت

درآید ، شمشیرها و انگشتانمان درهم خواهد آمیخت .

- جماعتی در میان زره ، بسویشان در حرکتند بمانند حرکت لشکریان در سیر شجاعان .

برمی شد و دشمنان اسلام و پیامبر (ص) را در حضور آن حضرت هجای گفست و پیامبر می فرمود: ^{۴۳} ان روح القدس مع حسان مادام ینافح عن رسول الله. همه این شواهد نشان دهنده آن است که پیامبر (ص) شعری را که آسوده به زیورهای دروغین نبود و از مسیر راستی و صداقت عدول نمی کرد، دوست می داشت و بر شعرای آنها احسان می نمود. آنان را از تشویق و بخشش محروم نمی ساخت، شاید در ورای توجه پیامبر به آنان هدفی بالاتر نهفته باشد، و آن اینکه رسول الله (ص) با توجه به شعرا، نه تنها قصد ترغیب مردم بر حفظ و نگهداری از شعر و ادب اسلامی را داشت، بلکه بدان جهت که بخوبی می دانست بهترین حافظ حوادث و وقایع اسلامی همانا شعر است، از توسعه آن دریغ نمی کرد. به علاوه شعرای صدر اسلام تنها شاعر پیامبر نبودند، بلکه عاملی موثر در محو نخوت و خود پرستی جاهلیت به شمار می آمدند که رسول اسلام، برای ازاله آن مبعوث شده بود. این است که می بینیم آن حضرت، شعرا را تشویق به سرودن اشعار فخر و هجاء می نمود تا با همان سلاح مشرکین بسه مبارزه آنها قیام کند و نابودشان سازد، که قرآن می فرماید، فجزاء سیئه سیئه مثلها.*

* سوره الشوری (۴۲)، آیه ۴۰.

یادداشتها

- ١- ابن خلدون ، مقدمه ، ص ١٤٩ .
- ٢- همان کتاب .
- ٣- ابن رشيق القيرواني، العمده في محاسن الشعر، ج ١ ، ص ١١٦ .
- ٤- درمورد وی ، رک : ابن حجر العسقلاني ، الاصابه في تمييز الصحابه ، طبع بمصر، ١٩٣٩ م ، ج ٢ ، ص ٢١٦ .
- ابن عبدالبرّ، الاستيعاب في معرفه الاصحاب ، طبع بمكتبه - النهضه ، مصر ، ج ٢ ص ٢٢١ .
- الزركلي ، خيرالدين ، الاعلام ، المطبعه العربيه بمصر، ١٩٢٧ م ج ٢ ، ص ٤٨٨ .
- ٥- ابن هشام الحميري ، السيره النبويه ، ج ٢ ، ص ٢٢ .
- ٦- طرفه بن العبد، الديوان ، ص ٤٨ .
- ٧- الجاحظ ، ابوعثمان عمرو بن بحر، البيان والتبيين ، ج ١ ، ص ٣٥٩ .
- ٨- عوفى ، محمد، لباب الالباب ، ص ١٤ .
- ٩- سنائي غزنوي ، حديقه الحقيقه ، ص ٥٥٥ .
- ١٥- ناصح بن ظفر بن سعدمنشي ، ترجمه تاريخ يميني ، ص ١٥ .
- ١١- عوفى ، همان کتاب .
- دهخدا ، على اكبر، امثال و حكم ، ج ١ ، ص ٩٩ .
- ١٢- بروكلمان ، كارل ، تاريخ الشعوب الاسلاميه ، ص ٦٤ .
- ١٣- ابن رشيق ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٣١ .
- ١٤- عبدالقاهر الجرجاني ، دلائل الاعجاز ، ص ٢٥ .

- ١٥ - السیوطی ، جلال الدین ، المزهرة فی علوم اللغة، ج ٢ ، ص ٤٧٥ .
- ١٦ - ابن عبدربه الاندلسی ، العقد الفرید، ج ٥ ، ص ٢٨٣ .
- ١٧ - السیوطی ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٤٧٥ .
- ١٨ - عبدالقاهر جرجانی ، همان کتاب ، ص ٢٥ .
- ١٩ - همان کتاب ، ص ٢٦ .
- ٢٥ - همان کتاب .
- ٢١ - همان کتاب .
- ٢٢ - ابن رشیق ، همان کتاب ، ج ١ ، ص ٢٧ .
- ٢٣ - همان کتاب .
- ٢٤ - عبدالقاهر، همان کتاب ، ص ٢٥ .
- ٢٥ - درموردوی ، رک ، المرزبانى ، الموشح ، تحقیق علی محمد البجاوی ، دارنہضه بمصر ١٩٦٥ م ، ص ١٥٧ .
- ٢٦ - عبدالقاهر ، همان کتاب ، ص ٢٥ .
- ابن عبدربه ، همان کتاب ، طبع لجنه التالیف ، ج ٥ ، ص ٢٧٣ .
- ابن عبدربه ، همان کتاب ، طبع المرہان ، ج ٦ ، ص ١٥٧ .
- ٢٧ - مولانا جلال الدین رومی ، مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ص ٢٥٢ .
- ٢٨ - ابن ماجه ، سنن ابن ماجه ، ج ٢ ، ص ١٢٣٥ .
- ٢٩ - ابن رشیق ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٢١ .
- عبدالقاهر ، همان کتاب ، ص ٢٥ .
- ٣٥ - ابن رشیق ، همان کتاب ، ج ٢ ، ص ١٧٥ .
- ٣١ - الزمخشری ، الفائق فی غریب الحدیث ، طبع حیدرآباد، ج ١ ، ص ١٣٥ .

- همان كتاب ، طبع دار احياء الكتب العربيه، ج ١ ، ص ٢٥٧ .
- ٢٢ - ابن سعد، الطبقات الكبير، ج ١ ، ص ٩٦ .
- ٢٣ - جرجى زيدان ، تاريخ آداب اللغه العربيه ، ج ١ ، ص ٢١٩ .
- بروكلمان ، كارل ، همان كتاب ، ص ٦٤ .
- ٢٤ - ابن خلدون ، همان كتاب ، ص ٤٢٧ .
- ٢٥ - شوقى ضيف ، العصر الاسلامى ، ص ٤٣ .
- ٢٦ - الاصفهانى، ابوالفرج ، الاغانى ، طبع دارالفكر، ج ٧ ، ص ٣٥٤ .
- ٢٧ - ابن الاثير، الكامل فى التاريخ ، ج ٣ ، ص ١٣٣ .
- ابوالفدا ، اسماعيل بن عمر القرشى دمشقى، البدايه والنهائيه،
ج ٤ ، ص ٣٧٥ .
- ٢٨ - منوچهرى ، ديوان ، ص ١١٣ .
- ٢٩ - عبدالقاهر ، همان كتاب ، ص ٢٣ .
- ابن عبدريه ، همان كتاب ، طبع العريان ، ج ٦ ، ص ١١٥ .
- همان كتاب ، دارمكتبه الهلال ، بيروت ١٩٨٦ ، ج ٥ ، ص ١٦٨ .
- الشريف المرتضى ، الامالى ، ج ١ ، ص ٢٦٦ .
- ٤٥ - منوچهرى ، همان كتاب ، ص ١١٣ .
- ٤١ - عبدالقاهر ، همان كتاب ، ص ٢١ .
- ٤٢ - السبكى ، طبقات الشافعيه ، ج ٢ ، ص ٢٨٢ .
- كشف الخفاء . ج ١ ، ص ١٣١ .
- ابن عبدريه ، همان كتاب ، ج ٦ ، ص ١٥٧ .
- ٤٣ - الحاكم النيشابورى ، المستدرک على الصحيحين ، ج ٣ ، ص ٤٨٦ .
- السبكى ، همان كتاب ، ج ١ ، ص ٢٢٣ .
- ابن الاثير، النهائيه فى غريب الحديث والاهترج ، ج ٤ ، ص ١٨٥ .

فهرست منابع

- ١- ابن الاثیر الجزری ، الكامل ، الطبعه الاولى بالمطبعه الازهریه -
المصريه ، ١٣٥١ هـ .
- ٢- ابن الاثیر الجزری ، النهايه فی غریب الحدیث والاثر، دارالکتب
العربیة ، الطبعه الاولى ، ١٣٨٣ هـ ، ١٩٦٣ م .
- ٣- ابن خلدون ، مقدمه العلامه عبدالرحمن بن خلدون ، مطبعه -
مصطفی محمد، مصر .
- ٤- ابن رشیق القيروانی ، العمده فی محاسن الشعر، مطبعه السعاده
بمصر ، تحقیق ، محمدیحیی الدین عبدالحمید، الطبعه الثانيه ،
١٣٧٤ هـ .
- ٥- ابن سعد الكاتب الواقدي ، محمد، الطبقات الكبير، طبع فی مدینه
لیدن ، مطبعه بریل ، ١٣٣٥ هـ .
- ٦- ابن عبدربه الاندلسی ، ابوعمراحمدبن محمد، العقدالفريد، مطبعه-
لجنه التالیف ١٣٦٥ هـ - ١٩٤٦ م .
- ابن عبدربه ، العقد الفريد، تحقیق محمدسعیدالعریان، مطبعه -
الاتسقامه، القاره ، الطبعه الثانيه .
- ٧- ابن ماجه ، ابوعدالله محمدبن یزید، سنن ابن ماجه ، تحقیق ،
محمد فواد عبدالباقي، داراحیاء الکتب العربیه ، مکتبه عیسی البابی
الحلبی ، ١٣٧٢ هـ - ١٩٥٢ م .
- ٨- ابن هشام الحمیری ، السیره النبویه ، مطبعه مصطفی البابی الحلبی،
مصر، ١٣٥٥ هـ - ١٩٣٦ م .

- ٩ - ابوالفداء ، اسماعيل بن عمر ، البدايه والنهائيه ، مطبعه السعاده ،
الطبعه الاولى مصر ، ١٣٥١ هـ - ١٩٣٢ م .
- ١٥ - الاصفهاني ، ابوالفرج ، الاغانى ، منشورات دارالفكر ، دارمكتبه-
الحياه ، بيروت ، ١٩٥٥ م .
- ١١ - بروكلمان ، كارل ، تاريخ الشعوب الاسلاميه ، دارالعلم للملاليين ،
الطبعه الرابعه ، بيروت ، ١٩٦٥ م .
- ١٢ - الجاحظ ، ابوعثمان عمرو بن بحر ، البيان والتبيين ، تحقيق -
عبدالسلام محمد هارون ، مطبعه لجنه التاليف والترجمه ، القايره
١٣٦٧ هـ - ١٩٤٨ م .
- ١٣ - جرجى زيدان ، تاريخ آداب اللغه العربيه ، التعليق ، شوقى ضيف
دارالبلال ١٩٥٧ م .
- ١٤ - الحاكم النيسابورى ، المستدرک على الصحيحين ، الناشر ، مكتبه
ومطابع النصر الحديثه ، الرياض .
- ١٥ - الزمخشري ، ابوالقاسم محمود بن عمر ، الفائق فى غريب الحديث ،
مطبعه مجلس دائره المعارف النظاميه ، حيدرآباد الدکن ،
الطبعه الاولى .
- ١٦ - السبكي ، تاج الدين ابونصر عبدالوهاب بن على ، طبقات الشافعيه -
الكبرى ، تحقيق ، محمود محمد الطناحي وعبدالفتاح محمد الجلسو ،
الطبعه الاولى ، مطبعه عيسى البابى الحلبي بمصر ، ١٣٨٣ هـ .
١٩٦٤ م .
- ١٧ - السيوطي ، جلال الدين عبدالحرمن ، المزهرفى علوم اللغه
طبع دارالكتب العربيه ، ١٣٧٨ هـ - ١٩٥٨ م .

- ١٨ - شوقی ضیف ، العصر الاسلامی ، الطبعه السابعه ، دار معارف مصر .
- ١٩ - طرفه بن العبد ، الديوان ، تحقيق ، لطفی المقال ، مجمع اللغه العربيه ، ١٣٩٥ هـ ١٩٧٥ م .
- ٢٥ - عبدالقاهر الجرجانی ، دلائل العجاز ، طبع بمطبعه السعاده بجوار محافظه مصر .
- ٢١ - عوفی ، محمد ، لباب الالباب ، تصحيح سعيدنفيسی ، چاپ اتحاد ١٣٣٥ هـ ، ش .
- ٢٢ - منوچهری ، ديوان ، به اهتمام محمد دبیرسیاقي .
- ٢٣ - ناصح بن ظفر بن سعدمنشی ، ترجمه تاريخ يمینی .